



Explanatory Capacity of the Aspiration–Capability Framework in Studying the Migration Experiences of Educated Iranians

Mina Azizi ¹✉ | Nahal Naficy ²

1. Corresponding Author, Phd in political sociology, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
E-mail: azizi.mina30@gmail.com
2. Assistant Professor of Cultural Studies Department, Faculty of social sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
E-mail: Nahalnaficy1400@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 25 November 2025

Received in 3 January 2026

Accepted 16 January 2026

Published online 14 April 2026

Keywords:

Aspiration-capability framework, Educated Iranians, International migration, Involuntary immobility, Migration aspirations, Narrative analysis, Return migration, Voluntary immobility.

ABSTRACT

The prevailing discourse on migration in Iran is largely shaped by conventional theories that adopt a linear and positivist approach, assuming migration to be a one-directional and continuous process—one in which people simply leave their home country in search of better opportunities. The aforementioned approach tends to overlook the variegated and often contradictory reasons behind migration decisions, reducing migration to a straightforward economic or personal opportunity-seeking behavior. Such a perspective typically frames any decision other than emigration as an individual anomaly or exception. In a conscious disagreement with this line of reasoning, this study takes a critical narrative research approach, drawing on recent international migration literature—particularly the aspiration capability framework—to challenge the homogenizer atmosphere made by the dominant narratives of migration. The aspiration-capability framework emphasizes that migration decisions are shaped by both individuals' desires (aspirations) and their actual ability (capabilities) to migrate, a combination constrained or enabled by structural, social, and personal factors. It aims to uncover the complex, nuanced realities behind various migration-related decisions, including emigration, voluntary or involuntary immobility, and return, among educated Iranians. Particularly interested in the experiences from the years between 2010 and the early 2020s, this study is focused on four groups of Master's and PhD graduates from top-ranked universities in Tehran, who have faced one of the following situations: emigration, return, voluntary immobility, or involuntary immobility. Beyond the well-documented success stories of emigration and the newly recognized "Liminal" type—who are both visible and even overrepresented in the hegemonic discourse—this research identifies four additional types whose migration experiences deviate significantly from dominant narratives. These are: "The Hedonist", "The Reflexive", "The Resistant", and "The Companion". These categories illustrate that migration experiences are not homogeneous but vary widely based on personal values, social contexts, and individual strategies for coping with or resisting structural constraints. A central and unifier theme is "exercising power over one's life". Individuals experience their agency through a unique combination of aspirations and capabilities, shaped by their actual possibilities or limitations. While the "Reflexives" choose to stay or return in order to make a tangible impact at the micro and meso level—within their personal lives and families, the "Companions" extend this sense of influence to their local communities and broader society, even if in small ways. The "Resistants" actively seek to assert power through political and social engagement, adapting their forms of resistance to both everyday life and moments of collective unrest. Their efforts reflect a deliberate and conscious attempt to challenge and reshape societal conditions. In contrast, the "Hedonists" possess a different set of capabilities that allow them to remain detached from strategic calculations about migration; for the "Hedonists", migration is embedded in a lifestyle valuing freedom, exploration, and self-indulgence. Lastly, the "Liminals"—both as a social type and an existential condition—embark on the migration journey following a profound sense of deprivation and inability to exercise power or effect change in either their personal or social spheres. By applying the aspiration-capability framework, this study shows how the dominant migration discourse in Iran fails to capture the multiplicity and nuances of experiences and motivations among educated Iranians. It argues that instead of a single, linear migration narrative focused on departure, there exists a complex spectrum of decisions shaped by personal hopes, structural barriers, social identities, and forms of resistance.

Cite this article: Azizi, M & Naficy, N (2025). Explanatory Capacities of The Aspiration-Capability Framework In Studying the Migrational Experience of Educated Iranians. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 32 (2), 185-203

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2025.379688.1987>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2025.379688.1987>

ظرفیت‌های تبیینی چارچوب مفهومی آرزو- قابلیت در مطالعه تصمیم‌های مهاجرتی ایرانیان تحصیلکرده*

مینا عزیزی^۱ | نهال نفیسی^۲

۱. نویسنده مسئول، دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران: azizi.mina30@gmail.com

۲. استادیار گروه مطالعات فرهنگی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران: Nahalnaficy1400@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	در ایران روایتی از مهاجرت بین‌المللی هژمونیک شده است که متأثر از نظریه‌های جریان اصلی حوزه مهاجرت پژوهی، خطی، اثبات‌گرا و مبتنی بر این فرض و مقوم این تصویر است که «تنها» با روندی فزاینده از رفتن، بریدن و جلای وطن روبه‌رو هستیم. این مقاله با نگاه به تحول انتقادی شکل گرفته در ادبیات مهاجرت و خاصه با تکیه بر چارچوب مفهومی آرزو- قابلیت ^۱ ، می‌کوشد نشان دهد که روایت مسلط کنونی چگونه بخش‌های مهمی از واقعیت اجتماعی موجود درباره تصمیم‌های مهاجرتی رفتن، ماندن و بازگشتن را نادیده می‌انگارد. در حالی که روایت غالب با استناد به شرایط و بحران‌های مبتلابه ایران، هرگونه بازاندیشی در مهاجرت را استثنایی فردی قلمداد می‌کند، این مقاله با رویکرد روایت‌پژوهی و شناسایی چند سنخ کلیدی «آستانه‌ای»، «بازاندیش»، «مقاوم»، «هم‌سرنوشت» و «مسافر/مهاجر» ادعا می‌کند که در دل همین بحران‌ها نیز اقسامی از تأمل، بازاندیشی و تنوع در تصمیم‌ها و وضعیت‌های متنوع مهاجرتی ایرانیان تحصیلکرده وجود دارد که درک پیچیدگی‌های آن‌ها با اتکای صرف بر جریان‌های نظری اصلی و رایج مهاجرت‌پژوهی ممکن نیست.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۰۵	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۰۸	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۱/۲۵	
کلیدواژه‌ها: آرزوهای مهاجرتی، ایرانیان تحصیلکرده، تحلیل روایت چارچوب آرزو- قابلیت، ماندن اجباری، ماندن اختیاری، مهاجرت بازگشتی، مهاجرت بین‌المللی	

استناد: عزیزی، مینا؛ نفیسی، نهال (۱۴۰۴). ظرفیت‌های تبیینی چارچوب آرزو- قابلیت در مطالعه تصمیم‌های مهاجرتی ایرانیان تحصیلکرده. *مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی سابق)*، ۳۲ (۲)، ۱۸۵-۲۰۳.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2025.379688.1987>

© نویسنندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری مینا عزیزی با عنوان «ماندن، رفتن، بازگشتن: روایت‌پژوهی تصمیم‌های مهاجرتی ایرانیان تحصیلکرده (دهه ۹۰ تا ابتدای ۱۴۰۰)» است که در سال ۱۴۰۳ در دانشگاه علامه طباطبائی دفاع شده است.

¹. aspiration-capability framework

مقدمه و بیان مسئله

مقاله حاضر متأثر از «استراتژی شناسایی شکاف‌های پژوهشی» (ذکایی، ۱۳۹۹) است و به جای نگاه آسیب‌شناختی به تصمیم‌های مهاجرتی گوناگون اعم از رفتن، ماندن و بازگشتن به دنبال درک عمیق‌تر پویایی‌های مهاجرت بین‌المللی در میان ایرانیان است. طی سال‌های دهه نود در ایران، در کنار شدت گرفتن امواج مهاجرت خروجی، رگه‌های ضعیفی از جریان‌های بازگشت به کشور که پیش از این نیز وجود داشته‌اند، برای اولین بار به واسطه گسترش شبکه‌های اجتماعی امکان مرئی شدن و تولید روایت خود را پیدا کردند. در کنار فرکانس بالای خبرهای خروج سرمایه‌های انسانی از ایران، تبلیغات و روایت رسمی به سمت تلاش‌هایی برای دعوت از مهاجران خروجی در قالب طرح‌ها، بودجه‌ها، اخبار و موضع‌گیری‌های مسئولان در این حوزه نیز شکل گرفت. در این بین اما غالب پژوهش‌های حوزه مهاجرت در ایران تنها بر مهاجرت‌های خروجی از کشور متمرکز بوده‌اند. این پژوهش‌ها اغلب در سطح تحلیلی کلان و ساختاری و با روش‌های کمی انجام شده‌اند؛ در این پژوهش‌ها مهاجرت تصمیمی یکباره و برای همیشه تصویر می‌شود که بیش از هر عامل دیگری، از فشارهای مبدأ و جاذبه‌های مقصد و از رویکردهای نظری اقتصادمحور و مدل‌های نظری جاذبه و دافعه تأثیر می‌پذیرد. در این فضای زمینه‌زوده به شرایط و عوامل خرد و میانی مؤثر بر خواست مهاجرت یا بازگشت توجه نمی‌شود. همچنین کمتر شاهد روایت کسانی هستیم که به‌رغم سختی‌ها و یا باوجود داشتن توان مهاجرت، در کشور مانده‌اند؛ کسانی که منتفع و بهره‌مند از شرایط کنونی نیستند و با هیچ قرارتی در «شبکه تولید و توزیع امید»^۱ رسمی جای نمی‌گیرند (عربستانی، ۱۳۹۷). حتی در مطالعه خواست و تجربه رفتن نیز روایت‌های آرزومندان رفتن و مهاجرت، تکرنگ و هم‌نوا با کلان‌روایتی است که تنوع آرزوها و ویژگی‌های زندگی‌نامه‌ای، جایگاه‌های ساختاری مانند شرایط اقتصادی و اجتماعی، جنسیت و ارتباطات مؤثر را نادیده می‌گیرد. نتیجه آن که، ما در این حوزه به تعبیر بنیامین (1933) دچار «فقر تجربه» هستیم؛ فقری که در پرداختن به تنوع و وضعیت‌های تصمیم‌های مهاجرتی و نیز بیان آن‌چه از سرگذرانده و می‌گذرانیم، متبلور است.

ادبیات و پیشینه پژوهش

کارلینگ (2002) با عبور از رویکردهای نظری کارکردگرا و ساختارگرای رایج در حوزه مطالعات مهاجرت، به دو موضوع تازه توجه می‌کند: اول، مفاهیم «آرزو» و «توانایی» مهاجرت، و دوم، گروهی که هیچ‌گاه تا آن زمان موضوع پژوهش‌های مهاجرت نبود، یعنی بازماندگان. چارچوب آرزو/ قابلیت وقوع مهاجرت را محصول هماهنگی سطح آرزو و مجموعه توانمندی و قابلیت افراد می‌داند. طبق نظر آپادورای (2004)^۲، آرزو علاوه بر جهت‌گیری رو به آینده، معطوف به مفهوم «زندگی خوب»^۳ به عنوان یک ارزش و عنوان کلیدی و کلی است که می‌تواند اشکال متنوعی به خود بگیرد. در جامعه ما نیز آرزوهای مهاجرتی افراد در میان هر چهار گروه^۴ مدنظر این پژوهش به شکل فردی تولید نشده‌اند و تحت تأثیر آمیخته‌ای از عوامل سطوح کلان و میانه و خرد شکل گرفته‌اند. آپادورای مهاجرت را به عنوان امکان و راهی برای گشودن مسیر آرزومندی به سوی مفهوم زندگی خوب مطرح می‌کند. با این حال، یکی از مهم‌ترین نکاتی که در نظریه آپادورای وجود دارد، توجه به تفاوت گروه‌های مختلف اجتماعی در «ظرفیت آرزومندی» است. او

۱. به تعبیر غسان حاج

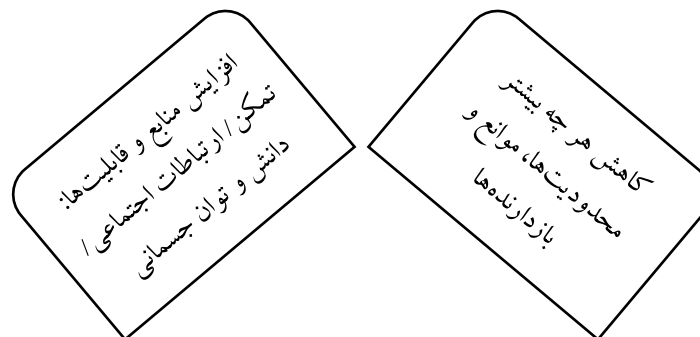
2. Arjun Appadurai
3 good life

۴. مهاجران و کسانی که در آستانه مهاجرت از کشورند، کسانی که به انتخاب خود در کشور مانده‌اند، کسانی که به دلیلی امکان مهاجرت را ندارند و به اجبار مانده‌اند و مهاجران بازگشتی

هم‌چنین ظرفیت آرزو کردن را هم به عنوان یک «ظرفیت فرهنگی» و هم به عنوان یک «ظرفیت مسیریابی» توصیف می‌کند که آن دسته از احتمالات پیرامون محیط اجتماعی فرد را بررسی می‌کند که توسط تعامل مستمر پرورش می‌یابد. آپادورای به چگونگی شکل‌گیری آرزوها و ضرورت پرداختن به آن به عنوان مسیری ضروری برای توسعه و کاهش فقر می‌پردازد. او آرزو و ایجاد ظرفیت آرزو را مقوله‌ای فردی نمی‌بیند، بلکه برای آرزوها شأنی اجتماعی قائل است که ممکن است در سطح فردی بروز و ظهور پیدا کنند، اما تنها نمی‌توانند به این سطح محدود بمانند. این امر توجه را به نهادها و روابط اجتماعی و همچنین به رویه‌های روزمره و برخوردهای خاصی معطوف می‌کند که به آرزوها منجر می‌شوند، متحول‌شان می‌کنند و یا به زوال آن‌ها کمک می‌کنند.

آرزوها/ قابلیت‌ها

دهاس متأثر از آمارتیا سن چارچوبی توسعه‌یافته‌تر ساخت و مفهوم قابلیت را با مفهوم توانایی، که پیشتر کارلینگ (2002) به کار برده بود، جایگزین کرد. قابلیت‌ها دو وجه بالقوه و بالفعل دارند و چیزی به نام «انتخاب ارزشمند» در آن‌ها اهمیت دارد. این چارچوب توسعه‌یافته فرآیندهای مهاجرت را بخشی از تحولات اجتماعی گسترده‌تری می‌داند که مهاجران را با این پرسش روبه‌رو می‌کنند که تا چه حد می‌توانند از آرزوهای خود به مهاجرتی واقعی و در عین حال مطلوب برسند (De Haas 2014: 4). «قابلیت نوعی آزادی است: آزادی بنیادینی که در گرو دسترسی به ترکیبات کارکردی جایگزین یا امکان دست‌یافتن به سبک‌های گوناگونی برای زندگی است» (سن، ۱۳۸۱: ۱۰۹). پس مهاجران در عین حرکت به سوی سبکی خاص، امکان‌های به‌دست آوردن دیگر سبک‌ها را نیز مورد توجه قرار می‌دهند. دهاس با به‌کارگیری مفهوم آزادی‌های مثبت و منفی آیزیا برلین در مطالعه مهاجرت، می‌نویسد که فقدان یا وجود محدودیت‌های بیرونی، که میزان آزادی منفی را رقم می‌زند، تنها عوامل اثرگذار بر کیفیت مهاجرت آنان نیستند. آنان هم‌چنین به آزادی مثبت یا توانایی خود برای کنترل زندگی و تعقیب اهداف اساسی‌شان توجه می‌کنند؛ امری که در چارچوب نظری سن در مفهوم قابلیت متجلی می‌شود.



شکل ۱. تحلیل مهاجرت با لحاظ توأمان آزادی‌های منفی و مثبت (De Haas, 2021).

دهاس با تکیه بر ترکیب‌های برآمده از چارچوب توسعه‌یافته خود، چهار گونه مهاجرت را از یکدیگر متمایز می‌کند. در شرایطی که هر دو نوع آزادی پایین باشند، مهاجرت‌ها مخاطره‌آمیز، کوتاه‌دامنه و اغلب داخلی‌اند. ترکیب آزادی منفی پایین و آزادی مثبت بالا، مهاجران مستأصلی را خلق می‌کند که ایده‌ای برای ماندن و بهره‌بردن از منابع و قابلیت‌های خود ندارند. وارونه این حالت، مهاجرت‌های توانمندساز و با هدف به دست آوردن قابلیت و منابع تازه را رقم می‌زند. گونه چهارم نیز مهاجرت آزاد است که میان

کشورهایی رخ می‌دهد که هر دو نوع آزادی را در سطح بالایی تأمین می‌کنند و با این حال، باید پذیرای امکان مهاجرت به علت‌های مرتبط با کار یا سلیقه و سبک‌زندگی باشند (De Haas, 2021).

دبرای و دیگران (2023) یادآوری می‌کنند که پژوهشگران مهاجرت ممکن است این واقعیت را مغفول بگذارند که بسیاری از مردمانی که بر اساس تحلیل‌های آنان انتظار می‌رود که مهاجرت کنند، در جای خویش باقی می‌مانند. این بی‌حرکی (Immobility) خود سرفصل شایان توجهی است. مولر فانک و دیگران (2022) برای ماندن و عدم استقبال از حرکت سناریوهای مختلفی را مطرح می‌کنند. اگر شرایط اقتصادی دشواری وجود داشته باشد، احتمالاً برجاماندگان در همان شرایط منفی دارند و در نتیجه می‌توانند و از جسارت آن برخوردارند که تخیل خود را درگیر آرزوی ماندن کنند. با این حال، این تحلیل عقلانیت‌گرا، از توضیح اقسامی از ماندن و بی‌حرکی عاجز است که نه تنها به دنبال بهره‌بردن از منافع موجود نیست، بلکه در آن کنش‌های مبتنی بر دفاع و مقاومت، برجسته‌اند. توجه به این صورت‌های ماندن، پای سه‌گانه هیرشمنی خروج/اعتراض/وفاداری را به تحلیل‌های توسعه‌یافته‌تر باز می‌کند (Hoffman 2010). مولر فانک و دیگران (2022) به «مقاومت» هم معنای پویاتری می‌دهند؛ جرئت تخیل^۱ آرزوها و امکان‌های جایگزین در شرایط سخت نیز گونه‌ای از مقاومت است. مردم برای «زندگی خوب» دلالت‌های فردی و جمعی متعددی قائل‌اند و آرزوهای خود را به تعداد اندکی از گزینه‌ها و حالات محدود نمی‌کنند. برای آنان حتماً مهم است که در سطح فردی میان آرزوها و قابلیت‌های خود مسیر استواری برقرار کنند، اما هم‌زمان به متغیرهای جمعی نیز توجه می‌کنند؛ این که در چه محیط و شرایطی به سر می‌برند و چه نسبتی میان فردیت‌شان با اجتماع و جامعه میزبان وجود دارد یا شکل گرفته است. این متغیرهای جمعی گاهی سراسر فرآیند مهاجرت را نیز وارونه می‌کنند. دهاس (2021) موقعیتی را مثال می‌زند که علی‌رغم نزول شدید آزادی‌های مثبت و منفی و افزایش خشونت دولت‌ها، مهاجران از میانه راه مهاجرت بازمی‌گردند و می‌مانند تا مراقب و مدافع خانواده و دیگر شبکه‌های پیرامونی خود باشند. این بازگشتن و ماندن البته لزوماً با توانایی و مقاومت قدرتمندانه مترادف نیست، و می‌تواند گزینه کسانی باشد که درمی‌یابند به زندان استیصال میان ماندن و رفتن گرفتار آمده‌اند (Schewel, 2020: 347). شول (2020) معتقد است در مطالعات مهاجرت «سوگیری تحرک»^۲ وجود دارد؛ به این معنی که این مطالعات بر محرک‌های مهاجرت تمرکز می‌کنند و در عین حال از عواملی که مهاجرت را محدود یا در برابر آن مقاومت می‌کنند و منجر به نتایجی چون انواع بی‌حرکتی می‌شوند، غفلت می‌کنند. از چارچوب اولیه آرزو/قابلیت که فاصله بگیریم، باید سه گونه بی‌حرکتی را با دقت بیشتری از یکدیگر تفکیک کنیم. شول و فرانس (2022) بی‌حرکتی غیرارادی را که حاصل تمایل مهاجرت/ ناتوانی مهاجرت است، از بی‌حرکتی داوطلبانه که نتیجه توانایی مهاجرت/ عدم تمایل مهاجرت است، و این دو را از بی‌حرکتی آمیخته با تسلیم که خروجی ناتوانی مهاجرت/ آرزومندی ماندن است، متمایز می‌کنند.

نظریه‌های مبتنی بر بسط چارچوب آرزو- قابلیت، به جای آن که مسیرها یا اضلاع پیشین را امتداد بیش‌تری ببخشند، آن‌ها را اساساً در جهت‌های متعددی پراکنده کردند. این پراکندگی اما به معنای ازدست‌رفتن انسجام معنایی در پژوهش‌های متأخر حوزه مهاجرت نبوده است. اکنون می‌دانیم که باید درکی منظومه‌ای، فرآیندی و غیرخطی از پویایی نسبت‌ها میان آرزوها و قابلیت‌های مهاجران داشته باشیم. وقتی به چهره مهاجری می‌نگریم که به واسطه سخت‌تر شدن شرایط اجتماعی و اقتصادی قصد رفتن داشته، اما با تشدید آن سختی‌ها، به جای رفتن، ماندن را انتخاب می‌کند، بهتر می‌فهمیم که این درک منظومه‌ای چگونه قرار است فهم ما از

1. daring to aspire

2. mobility bias

پیچیدگی‌های مهاجرت را متحول کند. به لطف این درک منظومه‌ای، از تحلیل‌های خطی حاکم بر جریان اصلی مهاجرت فاصله گرفته‌ایم، در حالی که در تمام تحلیل‌های خود، امکان رخداد آن روندهای متعارف مهاجرتی را نیز زنده نگاه می‌داریم.

۱. مطالعات داخلی

در میان پژوهش‌هایی که قاطبۀ آنها دربارهٔ اقدام به برون کوچی و میل به مهاجرت انجام شده‌اند (جواهری و سراج‌زاده، ۱۳۸۴؛ علاء‌الدینی و همکاران، ۱۳۸۴؛ خواجه‌نوری و سروش، ۱۳۸۵ و...) یک جریان غالب جمعیت‌شناختی وجود داشته و دارد که انتقادی و بازاندیشانه نیست و رویکردهای مألوف نظری و روشی را ترجیح می‌دهند. رویکردهای نظری و روش‌شناختی مشابهی نیز در برخی نهادهای متولی مطالعهٔ حوزهٔ مهاجرت در کشور غالب است. با غلبۀ رویکرد تکنوبروکراتیک، تحلیل‌های کمی‌نگرانۀ این نهادها غالباً معطوف به سطح «سیستم»^۱ باقی می‌ماند.

از میانهٔ دههٔ هشتاد در ادبیات مهاجرت نیز از هویت، ذهنیت و اثر ارزش‌های جهانی شده سخن به میان می‌آید. ذکایی (۱۳۸۵) نقش ارزش‌های فردگرایانه، عاملیت و استقلال عمل دانشجویان در تصمیم مهاجرتی را برجسته می‌کند و اقدام به مهاجرت را راهبردی برای مقابله با حاشیه‌نشینی، بیگانگی و بی‌قدرتی می‌داند؛ عوامل سطح فردی مهم می‌شوند؛ حفظ سلیقه‌ها و سبک‌های فردی، ارتقا و اثبات مهارت‌ها و توانایی‌ها، و احساس نیاز به بازآفرینی ارجحیت‌ها نقش مهمی در انگیزه‌های مهاجرتی جوانان دارند. ذکایی (همان) حتی به سطح کلان بازمی‌گردد و نتیجه می‌گیرد که نخبگان مهاجر برای حفظ و بازشناسی سرمایه‌های فرهنگی اندوخته‌شدهٔ خویش و نیز تقویت نیازهای زیبایی‌شناختی خود به منزلهٔ گونه متفاوتی از سرمایهٔ فرهنگی، رفتار مهاجرتی را درپیش می‌گیرند. پس از ذکایی، پژوهشگران بسیاری ادعا کردند که به آن رویکرد خرد و میانه علاقه‌مند هستند، اما در نهایت به سراغ روش‌هایی پوزیتیویستی و کمی رفته و موضوعات پیچیده و چندسطحی مهاجرت را به گویه‌ها و سنجه‌هایی فرو کاستند و یا تلاش چندانی برای استفاده از رویکردهای نظری متناسب با آن ادبیات جدید و انتقادی نکردند (مقدس و شرفی، ۱۳۸۸؛ جانعلی‌زاده چوب‌بستی و علی‌وردی‌نیا، ۱۳۹۳؛ خانی‌اوشانی و قاضی‌نژاد، ۱۳۹۶؛ رضایی و صادقی، ۱۳۹۹؛ سعیدی، ۱۳۹۸).

عربستانی (۱۳۹۷) با روشی مردم‌نگارانه و آمیخته با روان‌کاوی اجتماعی به موضوع مهاجرت می‌پردازد و ابعاد نظری «سوژهٔ آرزومند در ایران امروزی» را شرح می‌دهد. او desire را به سودا ترجمه می‌کند و تفاوتی میان aspiration و desire قائل نمی‌شود. کار عربستانی به امر ذهنیتی نسبت «اجتماع‌ساختگی» می‌دهد و با این کار مفهومی تفسیری و اجتماعی را وارد مطالعات اجتماعی مهاجرت در ایران می‌کند، اما چگونگی اجتماع‌ساخته بودن این میل را شرح و بسط نمی‌دهد و به ارائهٔ فهرست‌گونه‌ای از «محرک‌ها» و «متغیر»های مهاجرتی بسنده کرده و تفاوت‌های سوژگانی افراد، زمینهٔ اجتماعی و عمق شکل‌گیری تصمیم مهاجرتی را مغفول می‌گذارد. آسایش و دیگران (۱۳۹۸) با رویکرد نظری سودای مهاجرت^۲، به این نکته می‌پردازند که تصمیم مهاجرتی به اطلاعات و ادراک و دستگاه ارزشی جامعهٔ مبدأ وابستگی دارد و نباید آرزو یا «سودا»ی مهاجرت را با اقدام به مهاجرت اشتباه گرفت. عراقی (۱۴۰۰) نیز به روایت مهجور «ماندن انتخابی» و تجربهٔ وضعیت طردشدگی‌ای می‌پردازد که تحت هژمونی گفتار «خروج» به حاشیه رفته است. او با الهام از سه‌گانهٔ هیرشمنی خروج/اعتراض/وفاداری، «ماندن» را مسئله‌ای چندوجهی معرفی می‌کند که محصول تأثیرگذاری تم‌های متفاوت در فرهنگ جوانی، اقتصادسیاسی، هویت و جهان‌وطنی است.

۱. در مقابل مطالعهٔ زیست جهان که هابرماس آن را مطرح می‌کند و معطوف به شناخت جهان عاملیت‌هاست.

2. migration aspiration

روش‌شناسی

استراتژی شناسایی شکاف‌های پژوهشی به دنبال ارائه شواهد و قرائنی برای این ادعاست که شناخت‌های موجود از یک موضوع یا مسئله دچار نارسایی‌ها، نقص‌ها، غفلت‌ها و یا نیازمند ترمیم‌ها و تکمیل‌های معناداری است (ذکایی، ۱۳۹۹: ۳۵ - ۳۶). با مرور پژوهش‌های این حوزه متوجه شدیم که اغلب پژوهش‌ها با روش‌های کمی و رویکردهای پوزیتیویستی انجام شده‌اند. گروه هدف این پژوهش فارغ‌التحصیلان مقاطع کارشناسی‌ارشد و دکتری دانشگاه‌های سطح یک شهر تهران‌اند که در یک «ویژگی قابلیت» مشترک هستند؛ همه آنان به لحاظ تحصیلی در جایگاه‌های ساختاری مشابه یا نزدیکی قرار دارند که به آنان بضاعت و توانی حداقلی برای گرفتن انواع تصمیم‌ها و تجربه وضعیت‌های مهاجرتی گوناگون را می‌دهد. در این پژوهش با ۳۸ نفر با نسبت مساوی از زنان و مردان در رشته‌های فنی، پزشکی، هنر، علوم انسانی و علوم پایه مصاحبه شد که هر کدام یکی از چهار وضعیت رفتن، ماندن اجباری و انتخابی و بازگشت را تجربه کرده بودند. تکنیک جمع‌آوری داده‌های این پژوهش «مصاحبه روایی» بود که با یک سؤال مولد روایت آغاز می‌شود. نمونه‌گیری نظری مورد استفاده در این پژوهش (فلیک، ۱۴۰۰: ۲۰۱) نیز از تناسب قابل‌قبولی با مصاحبه روایی برخوردار است. رویکرد مورد استفاده در تحلیل مصاحبه‌های روایی، رویکرد تحلیل روایت محتوایی جامع‌نگر لی‌ایلیش و دیگران (۱۹۸۹) است. این پژوهش خاصه به رویکردی در تحلیل محتوایی جامع‌نگر علاقه‌مند است که به داستان‌های زندگی از منظر یک موضوع خاص می‌پردازد و به جای اصرار بر تمرکز بلندمدت و موردی، سیر تحلیل موضوعی مشخص در روایت مصاحبه‌شوندگان و مطلعان را مورد توجه قرار می‌دهد (Lieblich & et al, 1998:87)

پیش از این شرح دادیم که چگونه ادراک خطی، کمی و پوزیتیویستی حاکم بر جریان اصلی مهاجرت‌پژوهی، به تدریج با چالش‌هایی روبه‌رو شده که در نهایت چارچوب آرزو-قابلیت را رقم زده‌است. درک منظومه‌ای به ما اجازه می‌دهد که درکی پویا و منعطف نسبت به تحرک‌ها، سکون‌ها و رفت و بازگشت‌های مهاجران داشته باشیم. ما در این پژوهش با استفاده از روش تحلیل روایت از منظومه‌نگاری‌های صرف مهاجرتی فراتر رفته و با ملاحظه «منطق» و سپس «روند»‌های حاکم بر تصمیم‌ها به شناسایی اقسامی از وضعیت‌های مهاجرتی در هر سه تصمیم ماندن، رفتن و بازگشت رسیده‌ایم. با این اوصاف، اگر با ارجاع به چارچوب آرزو - قابلیت، سنخ‌ها و وضعیت‌هایی را شناسایی کنیم که نتوان منطق و روندهای رفتاری و تأملی آن‌ها را بر حسب جریان اصلی مهاجرت‌پژوهی توضیح داد، به شواهد کافی برای دفاع از ظرفیت تبیینی این چارچوب دست یافته‌ایم. دسته‌بندی‌هایی که در ادامه می‌آیند ملهم از درون‌مایه روایت هر کدام از مصاحبه‌شوندگان است و با مقایسه مورد‌ها و انتقال تدریجی یافته‌ها به سطحی با انتزاع بالاتر و شناسایی یک سنخ یا تیپ به دست آمده است که به منظور درک یک واقعیت اجتماعی بزرگتر، میان هر کدام از این تجربه‌های فردی و تجربه جمعی ارتباط برقرار می‌کند. فلیک در توضیح شکل‌گیری سنخ‌بندی در مطالعات روایتی می‌نویسد: «روزنتال پیشنهاد می‌کند که از برابر نهادن حداقلی و حداکثری برای مقایسه تفسیرها در مصاحبه روایی استفاده کنیم. هاوپرت مورد‌ها را بر اساس «معیارهای بازسازی» ساختاربندی می‌کند تا بر اساس این مصاحبه‌ها یک تیپولوژی یا سنخ‌بندی تشکیل دهد. زندگی‌نامه‌هایی که بیشترین مشابهت‌ها را دارند، در گروه‌هایی دسته‌بندی می‌شوند که در ادامه عنوان تیپ‌های تجربی به آنها اطلاق می‌شود. در هر تیپ موقعیت خاص روزمره از داده‌ها استخراج و بر اساس موارد منفرد تجزیه و تحلیل می‌شود» (فلیک، ۱۴۰۰: ۴۳۹).

یافته‌ها

گروه بزرگی از مهاجران که روایت خود از رفتن را تنها تحت‌تأثیر رویکرد جاذبه و دافعه فهم و تعریف می‌کنند و در غالب پژوهش‌های مهاجرتی نمایندگی می‌شوند موضوع پژوهش حاضر نیستند. ما تلاش کردیم نشان دهیم در کنار روایت غالب از مهاجرت، برجاماندگان اجباری و اختیاری و مهاجران بازگشتی، حاشیه‌نشینان اکوسیستم مهاجرتی هستند، گروه‌هایی که از نظر تعداد در اکثریت هستند، اما به لحاظ پرداخت به تجربه و روایتشان در اقلیت قرار دارند. در روایت غالب از مهاجرت نه تنها کمتر به انواع ماندن و بازگشت پرداخته می‌شود، بلکه اقسامی از رفتن و بازاندیشی در رفتن نیز در آن روایت غالب متأثر از رویکرد جاذبه و دافعه نادیده گرفته می‌شوند. پل زدن میان تجربه گروه‌های مختلف مهاجرتی و نشان دادن مطالعه همزمان این گروه‌ها و تصمیم‌های مهاجرتی مختلف در کنار هم است که می‌تواند تصویر واضح‌تری از مسئله اجتماعی مهاجرت در معنای کلی آن در جامعه ایران امروز به ما بدهد. این تلاش در راستای جریان پژوهشی نوپایی در مطالعات مهاجرت بین‌المللی شکل گرفته که سعی دارد نشان دهد که مرز میان گروه‌های مهاجرتی مختلف (اعم از انواع ماندن، رفتن و بازگشتن) مبهم‌تر از چیزی است که به نظر می‌رسد و تنها پرداختن به مهاجران شناخت دقیقی از مسئله مهاجرت در ایران امروز به ما نمی‌دهد. تأکید شول (2020) بر «سوگیری مهاجرت»^۱ و مفهوم «مهاجرت‌زدایی»^۲ از مطالعات مهاجرت» (Dahinden, 2016) (Raghuram & et al, 2024) از جمله تلاش‌های نظری برای تجدیدنظر در دسته‌بندی‌های سنتی از مهاجرت و نگاه کردن فراتر از این دسته‌بندی‌ها برای درک زمینه وسیع‌تری از علل حرکت یا ماندن افراد است. سنخ بندی‌هایی که در ادامه می‌آیند نیز فراتر از چهار گروه رفته‌ها، مانده‌های اجباری و اختیاری و مهاجران بازگشتی هستند و هر کدام از آنها افرادی از گروه‌های مختلف را در برمی‌گیرند.

صدای قوی روایت هژمونیک

چنان‌که انتظار می‌رفت، روایت هژمونیک در فرازهای ابتدایی گفتار بسیاری از مصاحبه‌شوندگان جلوه پرنگی داشت. اکثر قریب به اتفاق افراد، از عوامل بازدارنده و راننده‌ای سخن گفتند که آنها را در موقعیت‌های بالقوه یا بالفعل مهاجرت قرار داده بود. ما کوشیدیم با طرح پرسش‌هایی که مصاحبه‌شوندگان را در موقعیت ارزیابی هم‌زمان گزینه‌های ماندن، رفتن و بازگشتن قرار می‌داد، فضای تأملی‌تری خلق کنیم که آن روایت هژمونیک را در معرض ارزیابی جدی‌تری قرار می‌داد.

وضعیت انکارناپذیر: سنخ آستانه‌ای^۳

تعدادی از مصاحبه‌شوندگان ما نمونه‌های بارز از استیصالی بودند که روایتشان از افزایش بازدارنده‌ها و موانع آغاز می‌شد و با تأمل بیش‌تر درباره قابلیت‌ها و توانمندی‌هایی که با تهدید اتلاف و تضعیف در مبدأ روبه‌رو بودند، به تصمیم یا رفتار مهاجرتی تبدیل می‌شد. ما در اینجا برای اشاره به استیصالی که این گروه تجربه می‌کنند اصطلاح «آستانه‌ای»^۴ را به کار می‌بریم. تشبیه وضعیت

1. migration bias
2. de-migranticization
3. liminal

۴. در اینجا برای اشاره به استیصالی که این گروه تجربه می‌کنند از اصطلاح «آستانه‌ای» استفاده شده است. نفیسی (1993) این مفهوم را که از نظریات ون جنپ و ترنر گرفته شده، برای توصیف زندگی ایرانیان در تبعید پس از انقلاب سال ۵۷ به کار برده است. او معتقد است که این شرایط بینابینی و مرزی باعث شکل‌گیری «فرهنگ‌های تبعید» می‌شود، یعنی محیط‌هایی که در آن هویت‌های ترکیبی و شیوه‌های جدید فرهنگی ظهور پیدا می‌کنند. با وجود اینکه نفیسی این وضعیت را صرفاً حالت سردرگمی یا از دست دادن نمی‌داند، بلکه آن را فضایی سازنده برای رشد فرهنگی معرفی می‌کند، اما برای برخی از

خویش به پناهجویان، از شدت استیصالی خبر می‌دهد که گریبان‌گیر برخی از مصاحبه‌شوندگان شده است. آستانه‌ای‌ها باید در سلسله‌مراتب آرزویی خود، به مضامین واقع‌گرایانه‌تری بیندیشند که مخاطره‌ناکامی کامل‌شان را کاهش می‌دهد. بدون این مضامین واقع‌گرایانه، موقعیت‌شان دیگر تفاوت معناداری با موقعیت پناهجویانه نخواهد داشت؛

«رفتن برام سخته، موندن هم.. وابستگی خانوادگی زیادی هم فکر می‌کنم ندارم ولی برای این کلیت، برای خیابونا، برای زندگیم که اینجا ساختم و ترکش برام سخته دلم تنگ میشه. یعنی اصلاً برام منطقی نداره. احساس می‌کنم آواره‌ایم [سکوت]... حتی از جور نشدن رفتن هم بدم میاد، اون وقت احساس می‌کنم اینجا گیر کردم، احساس می‌کنم اینجا تنهاتر میشم. الان دوستام دانشجو اند و سالی یه بار می‌تونن بیان، ولی بعد از درس که زندگی جدی‌تر میشه حتماً دیگه کمتر میان و اون موقع اگه من نتونم برم، احساس می‌کنم اینجا تو تنهایی می‌میرم [با بغض و خنده]» (چیستا، ۳۲ ساله، کارمند، ماندن اجباری).

آستانه‌ای‌ها که در یک وضعیت ناپایدار زندگی می‌کنند، از دل همان وضعیت به وضعیت ناپایدار بعدی می‌روند که لزوماً ناپایداری بعدی از جنس ناپایداری‌های وطن نیست. وضعیت‌های سرشار از ناپایداری و بی‌اطمینانی سوژه‌هایی را خلق می‌کند که بیش از آنکه عقلانی و محاسبه‌گر و شاد باشند، رخوت‌زده و عاصی‌اند. برخلاف چیزی که روایت هژمونیک دنبال توضیح آن است، ترک وضعیتی که ناپایداری و غیرقابل‌پیش‌بینی بودن جزء لاینفک آن است، در کنار مهاجرت‌های امیدوارانه و برنامه‌ریزی‌شده، حتی در میان تحصیل‌کردگان انواع و اقسام روش‌های رفتن را تعریف می‌کند که بیشتر از آنکه یک انتخاب عقلانی باشد، شکلی از یک پیشامد^۱ است. به انتظار وضعیت‌های کانتینجنت نشستن بدون امید به آینده، با وضعیت کانتینجنت بعدی با امید به آینده دور جایگزین می‌شود. باید این نکته بسیار مهم را در نظر داشت که حتی در دشوارترین شرایط داخلی بسیاری از افراد به هر دلیلی می‌مانند. آن روایت غالب نه تنها دائماً دربارهٔ روندگان «عقلانی‌ای» صحبت می‌کند که مزیت‌های جامعه مقصد را می‌بینند و «انتخاب می‌کنند» و از شرور و معایب جامعه مبدأ می‌گریزند، بلکه این واقعیت کلیدی را پنهان می‌کند که اولاً بسیاری از افراد در مواجهه با شرایط نامساعد به سرعت وارد فاز رفتن نمی‌شوند، از طرف دیگر شرایطی که برای بسیاری از افراد ایجاد افسردگی می‌کند، لزوماً منجر به خروج نمی‌شود، بلکه ممکن است به تجربهٔ مراحل از اوج رخوت‌زدگی بینجامد. روایت هژمونیک تنها مهاجران عاقل‌گزینه‌گری را نمایندگی می‌کند بسیار راسخ و مصمم به رفتن‌اند، درحالی که زندگی در شرایط نوسان‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی طولانی مدت لزوماً افراد را به حرکت واندی دارد، بلکه ممکن است آنها را به فرسودگی و رخوت برساند.

«بعد ۹۸ و خصوصاً بعد هواپیمایی اوکراینی، انگار که یه گرد استیصال تو جامعه پاشیده شده بود و فکر می‌کردیم انگار دیگه فرق نمی‌کنی کجا بری. یکی از قربانیان هواپیما تو ماجرای کوی دانشگاه بوده و شب حمله به کوی تونست خودشو از کوی نجات بده و بره خونه یکی از اقوام و بعد هم بره شهرستان خونه‌شون و نهایتاً از کشور بره و بعد برای سفر که برگشته بود تو هواپیما کشته شد. من همه‌اش اون زمان با خودم فکر می‌کردم همین، فرقی نداره تو کجای این دنیا بخوای بری. تو ممکنه اصلاً سیاسی نباشی و یکی پرتش به پرت گیر کنه و ظرف چند دقیقه تبدیل به قهرمان یه عده و صدقهرمان یه عده دیگه بشی، درحالی که فقط داشتی راه می‌رفتی» (فاطمه، ۴۰ ساله، پژوهشگر، مهاجر)

«دلیل اینکه چرا اقدامی نکردم، برمی‌گرده به اینکه وقتی خودمو توی موقعیت رفتن می‌بینم فشار اون اضطرابی که از بیرون بهم تحمیل میشه اونقدر زیاده که به جای اینکه منو به تکاپوی زبان خوندن و چک کردن دانشگاه و فرصت‌های بیرون از ایران بندازه،

ایرانیانی که در سال‌های انتهای دههٔ نود و ابتدای ۱۴۰۰ شمسی کشور را ترک کرده‌اند، این وضعیت به تجربه‌ای فراگیر از سردرگمی و استیصال هم در مبدأ و هم پس از مهاجرت منجر شده است.

فلجم می‌کنه. توی اون زمان‌ها که فشار رفتن به اوج می‌رسه یه حالتی شبیه احتضار میاد سراغم. اینکه منتظر تموم شدن خودم و زندگیم تو این کشورم» (سارا، ۴۰ ساله، دانشجوی دکتری، ماندن انتخابی)

تحلیل شرایط آستانه‌ای‌ها از منظر چارچوب آرزو - قابلیت، کاملاً ممکن است، اما از کنار این واقعیت نیز نباید گذشت که آنها اغلب شرایط خودشان را از همان دریچه‌ای می‌فهمند که از سوی روایت هژمونیک گشوده می‌شود؛ این‌ها کسانی‌اند که شرایط مبدأ و تعدادی از مقاصد را بررسی و نتیجه‌گیری می‌کنند که باید دافعه شکل گرفته حول مبدأ را پذیرفت و به جاذبه‌هایی دل سپرد که مقاصد را به فضاهایی برای بروز و ظهور بیش‌تر قابلیت‌ها تبدیل می‌کنند. برخی از این مصاحبه‌شوندگان استیصال تجربه خودشان را به تجربه پناه‌جویان نزدیک می‌دانستند.

بازاندیشی‌ها

شرایطی که آستانه‌ای‌ها تجربه می‌کنند از یک منظر با عقلانیتی که روایت هژمونیک ترسیم و تجویز می‌کند، هم‌خوانی دارد، هرچند روایت هژمونیک حتی از شرایط آنان توصیف و توضیح دقیقی ارائه نمی‌دهد. از سوی دیگر، مواجه شدن با سوژه‌هایی که نه تنها از سر استیصال، بلکه با محاسباتی «عقلانی» راه مهاجرت در پیش گرفته و با این حال، دچار بازاندیشی‌هایی در مسیر خود شده‌اند، می‌تواند درک ما را از مهاجرت پیچیده‌تر کند. اندیشیدن به شرایط ویژه خود و بازاندیشی در مسائل شخصی مانند شرایط کاری، مسائل هویتی و حتی مسئولیت‌های خانوادگی موجب می‌شود که افراد یا از مسیر مهاجرت بازگردند و یا با بازاندیشی در مسیر و اهداف و دستاوردهای خود در مقصد و یا مبدأ مهاجرتی خود بمانند، ماندنی که می‌تواند داوطلبانه و یا غیرداوطلبانه باشد.

«من سالای اول خیلی تعصب عجیبی رو فرانسه داشتم و هر کی شاکمی بود بهش می‌گفتم اگه ناراحتی، برگرد؛ یه جورایی از مارین لوپن متعصب‌تر بودم. اما از اونجایی که با چیزای واقعی تو حوزه کار مواجه شدم دیدم شرایط برای منی که کارم اینه خوب نیست [...] مدیر اون مؤسسه گفت هر وقت اومدی ایران به من پیام بده. من برگشتم ایران و رفتم همونجا مشغول به کار شدم. من خیلی چیزا راجع به بازیگری می‌گفتم تو فرانسه، اما اصلاً براشون مهم نبود. ایران که اومدم بیهو مواجه شدم با سی نفر آدمی که تو هر کلاس مشتاقانه به حرفام گوش می‌دادن، همون حرفایی که من سه ماه قبلش هم تو فرانسه می‌زدم ولی کسی بهم توجهی نمی‌کرد» (رضاء، ۳۶ ساله، مدرس تئاتر، بازگشتی)

مسئولیت‌های خانوادگی و وابستگی‌های عاطفی یکی دیگر از عوامل مؤثر در بازاندیشی بوده است. مصاحبه‌شوندگان اشاره کرده‌اند که شرایط خانوادگی می‌تواند تصمیمات مهاجرتی را در نقطه شروع و یا در میانه راه تغییر دهد و فرد را به تجدیدنظر در مسیر خود وادار کند. در کنار این، برخورد با موانع ساختاری و اجتماعی در جامعه مقصد و تغییر تصور از آنجا عامل دیگری است که در روند بازاندیشی مهاجران نقش دارد. مهاجران پس از مدت‌زمانی متوجه شده‌اند که شرایط اداری و فرهنگی مقصد، برخلاف تصور اولیه‌شان، چالش‌های جدیدی ایجاد می‌کند که سطح آزادی و رضایت آنان را کاهش می‌دهد؛

«واقعیت اینه که طیف وسیعی از ایرانی‌ها بعد از یه مدتی که میرن از ایران، با واقعیات اونجا روبه‌رو میشن. مثلاً بروکراسی اداری تو یه جایی مثل اتریش و آلمان خیلی سفت و سخته یا مثلاً قوانین کاری خیلی سفت و سخته، ما الآن یک ساعته داریم با هم صحبت می‌کنیم ولی کسی تو دفتر ما منو مؤاخذه نمی‌کنه ولی همچین چیزایی تو اروپا تعریف شده نیست و همین به راحتی باعث اخراج میشه. شرکت خواهرم دو ماه پیش دو نفر رو هم‌زمان اخراج کرد چون زیاد از پشت میزشون پامیشن میرفتن قهوه بخورن، ولی ما اینجا عرف کاری‌مون خیلی سهل‌گیرانه‌تره. میاییم درباره فوتبال شب گپ بزنینم و خیلی هم چیز عادی‌ایه، شاید این سخت‌گیری‌ها و

فرهنگ کاری برای یه جوون بیست ساله عادی باشه ولی اینا ما رو به عنوان یه آدم چهل ساله اذیت می‌کنه» (فرشاد، ۴۳ ساله، مدیر فروش حوزه نفت و گاز، مانده اجباری)

علاوه بر این، کیفیت روابط اجتماعی نیز تأثیر بسزایی در روند بازاندیشی مهاجرتی داشته است. برخی مهاجران با گذر زمان دریافته‌اند که جذابیت‌های فرهنگی و اجتماعی مقصد در مقایسه با تجربیات آنان در مبدأ، رنگ باخته و تصور افراد از تصمیم‌های مهاجرتی را تعدیل کرده است

«من تو این سالا یه سری دوره‌های بین‌المللی رو شرکت می‌کردم که تو این دوره‌ها شرکت‌کننده از کشورهای مختلفی بودن. طی این رفتن‌ها اون جاذبه مقصد مهاجرت، از نظر فرهنگی، برام کمتر شد. اون اوایل یه تصورات بچگانه‌ای داشتم از اینکه غیرایرانی‌ها سطح فرهنگ و شعورشون خیلی بالاست و ویژگی‌هایی که من تو ایران ازشون خوشم نیامد تو غیرایرانی‌ها کمتره. آشنا شدن با این آدم‌ها بهم نشون داد که چقدر آدم‌ها شبیه همه این آدمایی اند که من تو ایران می‌بینم و اتفاقاً سطح حلقه دوستان خود من تو ایران چقدر از نظر فکری مثلاً از این آدم فرانسوی بالاتره. مثلاً من فکر می‌کردم فرانسویا خیلی روشن‌فکرن، ولی نزدیک می‌شدم می‌دیدم اوه این آدم چقدر نژادپرسته، چقدر درباره فلان موضوع فکرش محدوده یا چقدر اون یکی آدم نگاه جنسیت‌زده‌ای داره. واسه همین اون جاذبه‌ای که مهاجرت از نظر آشنایی با آدمای متفاوت خارجی می‌تونست داشته باشه به مرور برام کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شد و دیدم بین اونا هم باید بگردی تا آدم شبیه خودت رو پیدا کنی» (الهام، ۴۰ ساله، مدرس زبان و پژوهشگر، ماندن اجباری).

بازاندیش‌ها از این جهت که در سلسله‌مراتب آرزویی خود سهم بیش‌تری به عناصر واقع‌گرایانه می‌دهند، به آستانه‌ای‌ها شبیه‌اند، اما در نقطه بازاندیشی، به آرزوی مهاجرتی خود در گذشته می‌نگرند، آرزویی که نه از سر استیصال، بلکه با ارزیابی «رجحان» هایشان به آن رسیده بودند و برخی حتی بر اساس همان آرزو یک مسیر مهاجرتی را به قصد نقطه‌ای دیگر آغاز کرده بودند. این بازاندیشی و گذشته‌نگری، در ادامه راه را بر تأمل دوباره در باب امکان‌ها و فرصت‌هایی می‌گشاید که در مبدأ وجود داشتند. گروه‌های مختلف ممکن است در مسیر خود بازاندیشی‌هایی داشته باشند و یا در تجربه بازاندیش‌ها نیز ردپای تجربه استیصال یا شکلی از مقاومت (که ویژگی سنخ‌های دیگر است) دیده شود، اما هر سنخ بنا به برجسته‌ترین خصوصیت خود از سایر سنخ‌ها متمایز شده است. بنابراین، رابطه میان سنخ‌ها لزوماً از جنس تباین نیست.

مقاوم‌ها

مهاجران بازاندیش به گزینه بازگشت فکر می‌کنند و سپس محیطی را که ترک کرده بودند، به موضوعی برای تأملات و درون‌گویی‌های عمیق‌تر تبدیل می‌کنند. برای بازاندیشان بازگشتی، اغلب دشوار است که این بازاندیشی‌ها را در نقطه جدایی اولیه خویش از جامعه مبدأ تجربه کنند. در مقابل، بسیاری از مقاوم‌ها داستان بازاندیشی از همان لحظه فکر به فاصله و جدایی از مبدأ آغاز می‌شود؛

«من تمام رگ و ریشه و تمام روابط و تمام احساسات و عواطفم تو ایران بود. ساخت یه همچین چیزی توی ۲۸ سالگی توی خارج ناممکنه، اگه حتی نگیم کاملاً ناممکن، اما حداکثر یک سپر دفاعی برای هجوم غریبه داری، ولی هیچ وقت نمیتونی رگ و ریشه بدونی اونجا توی اون سن. بنابراین آره من از همون اول ایده برگشت رو داشتم» (پارسا، ۴۲ ساله، کارمند، بازگشتی).

به سبک ترانه‌ای که یکی از مصاحبه‌شوندگان برای توصیف حال «سفرناک» خود می‌خواند، مقاوم‌ها از محیط و زمان و فضای بلافصل پیرامون خویش فراتر می‌روند و می‌کوشند از تأملی جمعی به گونه‌ای از «عاملیت جمعی» برسند؛

«ما تو سه سال گذشته کلی گودبای پارتی رفتیم و خیلی عجیب بود. اما نهایتاً اینطوری بودم که طرف داره از یه حقی استفاده می‌کنه. با بعضی از اعتراضات عمومی، احساس بهتری هم پیدا کردیم از جامعه‌ای که عضویشیم. همسر ما خیلی وقتا گارد داشت درباره اینکه چرا اصلاً هی موضوع رفتنمون باید مطرح بشه و بهش جواب بدیم؟ بهش می‌گفتم این موضوع اصلاً تو هوا هست و ما داریم نفسش می‌کشیم و همیشه کاریش کرد. مهاجرت داستان پایدار زندگی ماست، اما فعلاً همینجا وایسادن موضوع مهم‌تریه (علیرضا، ۳۸ ساله، معلم، مانده اختیاری)

این عاملیت و همدلی جمعی حاصل همان جسارتی است که حتی معانی متعارف و پذیرفته‌شده خوب و بد را نیز به چالش می‌کشد. نوسان مدام میان شکست‌ها و کامیابی‌ها موجب می‌شود که مقاوم‌ها در سلسله‌مراتب آرزویی خود به سوی مضامینی مانند امید، اشتیاق و رویا کشیده شوند، اما ترکیب تخیل، جسارت، مبارزه و مقاومت، به مقاوم‌ها اجازه می‌دهد که نوسان‌هایی را نیز میان عاملیت قوی و عاملیت انفعالی تجربه کنند.

«می‌دونم وقتی برگردم ایران دست و پام خیلی بسته‌تر از اینجا خواهد بود. بعید نیست با همون مشکلاتی که قبلاً تو ایران بابتشون اذیت می‌شدم دوباره مواجه بشم ولی کلاً بهش خیلی فکر نمی‌کنم فقط می‌دونم شرایط خیلی پیچیده‌تر از اینجا میشه. تا الان تو ایران خیلی تغییر اتفاق افتاده که خودش یه هوای تازه و امیده برای من که بخوام برگردم و ادامه بدم و توی این مبارزه و مسیر آزادی خواهی باشم، تو فرانسه خیلی چیزها از قبل بوده و داریم دستاورد قرون قبل رو زندگی می‌کنیم و بیشتر شبیه به بازی از قبل معلومه» (نازنین، ۳۹ ساله، دانشجوی دکتری، هنرمند صنایع دستی، مهاجر).

«اگرچه ماندن و ترک پروژه‌های مساوی نیستند، (مهاجرت عموماً به تلاش و منابع بیشتری نسبت به ماندن نیاز دارد) هر دو می‌توانند یک انتخاب فعال باشند و تحت شرایط خاص، ممکن است این آرزوی ماندن باشد که نیاز به توضیح داشته باشد. به عنوان مثال، در شرایط ظلم یا اشغال، برخی ممکن است تصمیم بگیرند که بمانند و مقاومت کنند و برخی دیگر فرار کنند. در جوامع روستایی یا فراصنعتی که به دلیل کاهش جمعیت تهدید می‌شوند، ماندن ممکن است بیانگر تعهد باشد. در شرایطی که فرهنگ مهاجرت در آن‌ها جریان دارد، تمایل به ماندن، انتظارات و هنجارهای اجتماعی در مورد مسیر زندگی مناسب را به چالش می‌کشد. در محیط‌هایی با مهاجرت به بیرون در مقیاس بزرگ، عدم مهاجرت ممکن است به بیشترین میزان عاملیت و منابع نیاز داشته باشد» (Schewel & carling, 2018:10). شول و کارلینگ در اینجا تنها به ماندن و رفتن اشاره می‌کنند، اما این بحث را می‌توان از انتخاب میان ماندن و مهاجرت فراتر برد و به آرزوی مهاجرتی بازگشت نیز تعمیم داد.

هم‌سر نوشت‌ها

گروه دیگری هستند که بر خلاف منطق «عقلانی‌ای» که روایت غالب تجویز می‌کند عمل می‌کنند. آنها با گونه‌ای از بازاندیشی معطوف به هویت، یا تصمیم به ماندن می‌گیرند و یا در صورت مهاجرت بازمی‌گردند، اما به جای مضامینی چون مقاومت و مبارزه، اثرگذاری اجتماعی و هم‌سرنوشتی جمعی را برمی‌گزینند؛

«بعد اینکه از آلمان رفتم مکزیک، اونجا حس خونه داشتم و فهمیدم آلمان هیچ‌وقت نتونسته بود خونه من بشه. من فکر می‌کنم دلیلش اینه که ته ذهنم این بود که من مهاجر خاورمیانه‌ای ته کاری که من می‌تونستم بکنم این بود که مهره می‌شدم تو یه ساختار از پیش ساخته‌شده‌ای که جای من توش مشخصه. اینو که معمولاً به آدما میگم خیلی حرفمو نمی‌فهمن. نهایتاً موقعیتم تو آلمان می‌تونست بالا بره ولی تو یه جایگاه خیلی معلوم و مشخص. تو یه جایی مثل هند، مکزیک و ایران احساس آزادی برای تأثیرگذاریم بیشتره، شاید چون ساختارها شل‌ترن و آدما منعطف‌ترن. تو برای خودت می‌توننی یه فضاهاای خاکستری پیدا کنی اما صلب بودن

سیستم و ساختار اونجا که باعث میشد خیلی خوب هم سیستمشون کار کنه برای من متضاد با آزادی بود و من هیچ وقت این حس رو نداشتم که اونجا می‌تونستم تأثیرگذار باشم» (فاطمه، ۳۴ ساله، پژوهشگر، بازگشتی).

در سلسله‌مراتب آرزویی هم‌سرنوشت‌ها مضمون «هم‌سرنوشتی» به عنوان یک «نگرش» و «انعطاف» و «پذیرش دیگری» به عنوان یک «الزام» مطرح می‌شود؛

«در حال حاضر معلمی برام کار خیلی معنابخشیه و الآن رضایت شغلیم خیلی بالاست هرچند حقوقم کمه. به این فکر می‌کنم که من همینجا با بچه‌های دهه هشتاد زبون مشترک کمی دارم، وقتی به این فکر می‌کنم برم جای دیگه معلم بشم برام خیلی سخته، نشدنی نیست ولی من ترجیح میدم توانمو جور دیگه‌ای صرف کنم حتی به این فکر کردم که اگه یه روزی از آموزش و پرورش هم عذرمو بخوان باز نمی‌رم خارج و آپشنم اینه که همینجا یه کاری بکنم یا تو مدارس غیرانتفاعی یا انجام و آموزش کارهای هنری» (صدف، ۴۰ ساله، معلم، ماندن انتخابی).

در زمینه انواع بی‌حرکی (immobility) برای هم‌سرنوشت‌ها باید عنوان تازه‌ای مانند «بی‌حرکی امیدبخش» را پیشنهاد کرد. هم‌سرنوشت‌های مداراگر به‌تقریب از تمام ناخرسندی‌هایی رنج می‌برند که گریبان‌گیر بازاندیش‌ها و مقاوم‌هاست، اما آن ناخرسندی‌ها را به مضمون تقابل با دیگران و گروه‌بندی‌های ما و آنهایی نیز تبدیل نمی‌کنند. عاملیت این‌ها نیز به این ترتیب، بستر زمانی و تاریخی فراگیرتری پیدا می‌کند، از طرف دیگر، هم‌سرنوشتی دستور کاری را به زندگی مداراگرها اضافه می‌کند که مبتنی بر گسترش تدریجی ارتباطات و شبکه‌های اجتماعی و استقبال از شروطی است که ظرفیت‌های تازه‌ای را در بطن وضعیت موجود به نفع آنان می‌گشاید؛

«الآن لاف‌ل تو زندگیم دوست دارم بخشی از چیزی باشم که مال ماست و ما می‌تونیم نزدیکش کنیم به چیزی که فکر می‌کنیم شکل بهتریه، البته نه این «ما» یک مای مشخص منسجم و مشخصه و هم این شکل بهتر لزوماً یک شکل مشخص مشترک بین همه نیست، اما خب بخشی از این کشمکش‌های جمعی بودن برام جالبه. ممکنه ماه‌ها به سردی و افسردگی بگذره، اما خب لحظاتی هست که با خودت میگی اگه اون لحظات سخت رو نگذرونده بودم این لحظه رو تجربه نکرده بودم. البته تعداد این درخشش‌های لحظه‌ای خیلی کمه و هی کمتر هم داره میشه، ولی همیشه این چشم‌انداز هست (شیدا، ۴۷ ساله، عضو هیئت علمی دانشگاه، بازگشتی).

مدارای مبتنی بر هم‌سرنوشتی، نقش میزان و کیفیت آزادی‌های منفی را در زندگی مداراگرها کاهش و در عوض توان آنان برای بهره‌بردن از قابلیت‌هایشان در بسترهای نهادی و اجتماعی موجود را افزایش می‌دهد؛

«من تا چهل سالگی تونستم با استفاده از رشته خودم به یه درک نسبی کلی از شرایط خود ایران و مسائل منطقه و جهان برسم و الآن در خودم نمی‌بینم باشم برم به جای دیگه بخوام کلیت اونجا رو از صفر فهم کنم. من با همین توانمندی‌ها و داشته‌هام می‌تونم اینجا مؤثرتر باشم. بحث سر محدودیت عمره و اینکه هر کس با این زمان محدودش می‌خواد چه کار بکنه» (صدف، ۴۰ ساله، معلم، ماندن انتخابی).

برای هم‌سرنوشت‌ها آرزومندی نه‌تنها در تعامل با بسترها و نهادهای جمعی معنا پیدا می‌کند، بلکه انطباقی تدریجی میان این‌ها رخ می‌دهد. هم‌سرنوشتی داستانی در باب هم‌زیستی با جمع است؛ هم‌زیستی پایداری که ماندن را حتی از جایگاه‌گزینی مقابل رفتن نیز فراتر می‌برد. با این حال، حتی هم‌سرنوشت‌های راسخ نیز از حال و هوای مه‌آلود و بندرگونه این شهر^۱ و تقلای تعداد زیادی از

۱. اشاره به ترائه «بندر تهران» از آلبوم مخرج مشترک گروه موسیقی برنای، محصول سال ۹۴: <https://www.aparat.com/v/m39plme>

آدم‌ها برای رفتن و رسیدن به «خشکی» فارغ نیستند، اما در عین حال آنها عمیق‌ترین صورت اعتراض را هم نمایندگی می‌کنند زیرا در دل همین شرایط به تقریب فراگیر، تلاش برای اثرگذاری و همبستگی جمعی را آغاز می‌کنند. هم‌سرنوشت‌ها به تعبیر بدیو، در رساله کوتاه بنیادهای کلی‌گرایی (۱۴۰۰) «مؤمنان به امر جمعی» هستند^۱ و دیگری را از دریچه «کیش فردی» خود نمی‌نگرند و در این شرایط متزلزل به دنبال بهبود آن هستی جمعی در معرض تهدیدی هستند که به همگان امکان و مجال زیستن بدهد. آنان زیستن را به عنوان یک عمل و کنش جمعی درک می‌کنند. دانش هم‌سرنوشت بودن، دانش تکنیکال نیست، بلکه یک معرفت جمعی، انسانی و اجتماعی است.

مسافر/مهاجرها

طیفی که بازاندیش‌ها را به مقاومت‌ها و این دو را به هم‌سرنوشت‌ها پیوند می‌دهد به اقسامی از ماندن و برگشتن نمی‌پردازد که اساساً با موانع و محدودیت‌ها و سطح نازل آزادی‌های منفی در جامعه مبدأ هم‌صفحه و مرتبط نیستند. مسافر/مهاجرها وقتی واژه مهاجرت را می‌شنوند، به گونه‌ای آن را وارد روایت خویش از رفتن و آن‌جا بودن و این‌جا بودن و مدتی ماندن و سپس رفتن و سپس به جای دیگری رفتن می‌کنند، که در پایان روایت‌شان باید به خویش یادآوری کنیم که موضوع پژوهش چه بوده است:

«برای من کلاً تجربه‌ی جای جدید و کشور جدید جذابه اینکه بریم ببینیم یه جای دیگه دنیا چه خبره، یه خورده‌ام اینطوری‌ام که اصلاً محافظه‌کاری سن و سال و ذخیره پول و این چیزا رو ندارم. الآن فکر می‌کنم اتقدری سرمایه دارم که اگه برم و برگردم بچه‌ام بی‌خانمان نمی‌مونه یعنی یه سرمایه‌ای دارم برای همینم می‌گم میریم، اگرم نشد، نشد برمی‌گردیم. من می‌گم نشد میریم امریکا، میریم اروپا، برمی‌گردیم ایران. گزینه‌های جایگزین همیشه هست» (سجاد، ۲۸ساله، عضو هیئت علمی، بازگشتی).

مسافر/مهاجرها می‌تواند با فراهم کردن یک زندگی تاحدی حصاربندی‌شده شرایط کنترل شده‌ای را برای خود فراهم کنند که تماس چندانی با محیط نداشتند تا بخواهند وضعیت و کیفیت آزادی‌های منفی خویش را مورد ارزیابی قرار دهند. شرایط آنان از جهت آزادی‌های مثبت و قابلیت‌ها هم که روشن است:

«تا الآن من مشکلی با سازگار شدن با شرایط سخت اینجا نداشتم، چون میشد با یه کارایی خودمون رو از یه سری فضاها دور نگه داریم برای همینم یه وقتا فکر می‌کنم تا اینجا که موندیم از اینجا به بعد هم می‌مونیم ولی بازم تلاش خودمو می‌کنم گزینه رفتن رو همیشه زنده نگه دارم چون اگه شرایط ناگهانی خراب بشه، دیگه نمیشه از این داشته‌ها هم لذت برد» (مهرداد، ۳۷ ساله، مهندس نفت، ماندن اختیاری).

مسافر/مهاجرها را نیز از این نظر که دوگانه ماندن و مهاجرت را به دوگانه سفر/مهاجرت تبدیل می‌کنند، باید از دریچه‌ای متفاوت موردبررسی قرار داد. آنان با داشتن شمار زیادی از گزینه‌ها، اساساً نیازی به مرور قابلیت‌ها و ارزیابی بدیل‌های پیش روی خویش ندارند:

«من اینجا کارمو دارم و درآمد بد نیست خصوصاً وقتی به ریال تبدیل میشه مبلغ قابل توجهی میشه. برای جابه‌جایی ماهی چهار، پنج هزار یورو هم مشکلی ندارم و صرافی‌هایی هستن که این کارو انجام میدن. ولی به طور کلی چیزی که حس می‌کنم اینه که وقتی آدم تابعیت دوگانه داشته باشه، حس نمی‌کنه اینجا زندانی شده درحالی که خیلیا اینجا این حس رو دارن» (سپاوش، ۵۱ ساله، عضو هیئت علمی دانشگاه در آلمان، بازگشتی).

۱. بدیو به این دلیل به سراغ پل قدیس می‌رود که خوانشی چنان عام از مسیحیت ارائه می‌کند که تداعی‌گر همان معنایی از برابری و رهایی است که مارکس در پی آن بود. (بدیو، ۱۴۰۰: ۴۷)

در شرایط امروز ایران، چه کسانی می‌توانند به فی‌نفسگی مهاجرت و یا زیستی فکر کنند که مرز میان سفر و مهاجرت را مخدوش می‌کند؟ در شرایطی که بسیاری از افراد گرفتار درگیری با آزادی‌های منفی هستند، فکر کردن به خود تجربه در شرایط فعلی پدیده بسیار گرانی می‌شود. در شرایطی که دیگران با هر انتخاب یا عدم انتخابی ممکن است در وضعیت بازندگی خود دچار بازندگی مضاعف شوند، مسافر-مهاجرها میان آرزوهای مهاجرتی گوناگون امکان آزمون و خطا دارند. آزمون و خطا کردن در شرایطی که ما در آن زندگی می‌کنیم موهبتی است که در اختیار اقشار خاصی قرار می‌گیرد. «ثروتمندترین‌ها در هر جامعه برای کشف آینده به دفعات بیشتر و واقعی‌تر از نقشه‌هنجارهای خود استفاده می‌کنند و عموماً این دانش را بیشتر با سایر ثروتمندان به اشتراک می‌گذارند تا همسایگان فقیرشان. اعضای فقیرتر جامعه به خاطر کمبود فرصت‌هایشان برای استفاده از این قابلیت‌های جهت‌یابی و به دلیل جایگاهی که به آنان اجازه تجربه‌های محدودتر و فهرست کمتر آسانی از آینده‌های جایگزین را می‌دهد، افق شکننده‌تری از آرزوها دارند» (Appadurai, 2004: 69). شرایط مسافر-مهاجرها را می‌توان نقطه مقابل استیصال آستانه‌ای‌ها دانست؛ در حالی که آستانه‌ای‌ها همواره با اضطراب فروافتادن از نردبان کوتاهی درگیر بودند که گزینه‌های محدود خویش را به آن آویخته بودند، مسافر-مهاجرها گزینه‌های متنوع «مهاجرت» را از تعریف اولیه‌شان خارج و در جهانی تقریباً عاری از استیصال به مقاصد گوناگون «سفر» می‌کنند.

نتیجه‌گیری

روایت غالب در ادبیات مهاجرت، انواع ماندن یا بازگشتن به ایران را به استثناهایی فردی تقلیل می‌دهد که شاید چندان شایسته توجه و مطالعه نباشند. پژوهش ما اما با اتکا بر چارچوب آرزو - قابلیت، شواهدی را از روندهای ساختاری و نهادی موجود ارائه می‌کند که با روایت غالب هم‌پوشانی اندکی دارند. برخلاف روایت‌های غالب با رویکرد اقتصادمحور صرف که در آن فرد بر اساس منطق حداکثر کردن سود شخصی و تحت تأثیر عوامل سیاسی و اقتصادی و سطح کلان دست به انتخاب می‌زند، رویکرد روایت‌پژوهانه بیش از هر چیز تصمیم یا وضعیت مهاجرتی فرد را در زنجیره‌ای از عوامل فردی، اجتماعی سطح میانه و کلان ساختاری مطالعه می‌کند. یکی از مهمترین نکات به دست آمده از مصاحبه‌ها این است که برخلاف عمده پژوهش‌های حوزه مهاجرت در ایران، افراد به واقع فهرست‌های آرزویی متفاوت دارند و به تعبیر سن (۱۳۸۱) مفهوم «زندگی ارزشمند» در میان گروه‌های مختلف متفاوت است و تنها یک آرزوی مهاجرتی غالب و معطوف به خروج وجود ندارد. در کنار این، سهم مهمی از این شواهد، به همان دوگانه آزادی مثبت و منفی، یا همان بحث‌های قابلیت‌مربوط است. در حالی که روایت هژمونیک مدام موانع و بازدارنده‌های معطوف به آزادی منفی را برجسته می‌کند، بسیاری از مهاجران بالقوه و بالفعل، فشارهای قابلیت‌زدایی مانند اثبات هرچه سریع‌تر توانایی‌ها، فرصت و زمان اندک، و انتظارات زیاد را تجربه می‌کنند. به عنوان نمونه، روایت غالب به‌ندرت از فشار فزاینده‌ای سخن به میان می‌آورد که مهاجران را با دشواری‌های اجتماعی و فرهنگی فزاینده‌ای در فرآیند جذب و ادغام در جوامع میزبان روبه‌رو می‌کنند. این فشارها به برخی از هنجارهای فرهنگی نیز محدود نمی‌شوند. برای بسیاری از مهاجران بالقوه و بالفعل، مسیر و مقصد مهاجرت، به‌مراتب کم‌تر از آن‌چه از سوی روایت غالب تصویر می‌شود، پذیرای خلاقیت، آزادی عمل و تساهل است. مجموع این شرایط، برای برخی از مهاجران به معنای از دست رفتن جایگاه و منزلت پیشین، خودمختاری و قابلیت‌هایی است که تصور می‌کردند با اقدام به مهاجرت، آن‌ها را برای خود حفظ کرده و حتی ارتقا خواهند بخشید. دقت بیشتر به روایت‌های بسیاری از این مهاجران نشان می‌دهد که آنان مهاجرت را اقدامی در راستای افزودن بر امکان‌ها، گزینه‌ها و آزادی‌های خویش برای رقم‌زدن شرایط بهتر در زندگی خویش می‌دانند. تبدیل مهاجرت به کامپلکسی از فشار، اضطراب، فوریت، و گزینش‌های ناگزیر سبب می‌شود که مهاجران با جدیت بیش‌تری گزینش‌های

پیشین و گزینه‌های پیش روی خویش را مورد بازاندیشی قرار دهند. در عین حال، پیوند خوردن ناکامی و بازگشت در بسیاری از روایت‌های مهاجرت، نتیجه پدیداری جهان آنومیک تازه‌ای در ذهنیت مهاجران است. برای گروه دیگری که لزوماً با افت منزلتی و فشارهای ناشی از نبود شبکه اجتماعی مواجه نیستند، تغییر آرزوهای مهاجرتی در طول زمان و شرایط زندگی خانوادگی و حتی دوره زندگی والدین ممکن است منجر به بازاندیشی در تصمیم‌هایشان شود. یعنی برای بسیاری به تعبیر سن انتخاب «زندگی‌ای که ارزش زیستن» دارد معنای خود را از انتخاب به مهاجرت به ماندن انتخابی در مبدأ یا بازگشت تغییر می‌دهد. این بازاندیشی‌ها تنها برای دسته‌هایی از مهاجران بی‌معنا هستند که یا به استیصال ناشی از محدودیت‌های شدید در مبدأ دچارند (آستانه‌ای‌ها) و یا امکان‌هایی برای عدم تماس یا تماس حداقلی با آن محدودیت‌ها را دارند (مسافر/مهاجرها). در میانه طیف اما سنخ‌هایی جای می‌گیرند که در اوج فشارهای برآمده از مهاجرت نیز بازاندیشی را ادامه می‌دهند و تجربه خویش را به نفع گزینش‌های آتی خویش غنا می‌بخشند.

سنخ‌ها و وضعیت‌های شناسایی‌شده در این مقاله، داستان‌های متفاوتی را از جهت بسیج منابع و قابلیت‌های خویش در فرآیند مهاجرت رقم می‌زنند. در مقایسه با آستانه‌ای‌ها و مسافر/مهاجرها، فراز و نشیب‌های مهاجرت برای بازاندیش‌ها، مقاوم‌ها و هم‌سرنوشت‌ها معنایی متفاوت دارند؛

آستانه‌ای‌ها	پذیرش دشواری‌ها/هم‌معنایی بازگشت با پذیرش مخاطرات، آرام و ندامت‌های بیشتر
بازاندیش‌ها، مقاوم‌ها و هم‌سرنوشت‌ها	ارزیابی مستمر گزینه‌ها، فرصت‌ها و قابلیت‌ها/تقویت گزینه‌های بازگشت یا رفت‌وبرگشت، با حدی از بهبود شرایط در مبدأ/حفظ امیدواری به احیای شبکه‌های گروهی و نهادی پیرامونی/امیدوار و آرزومند احیای سهم، جایگاه، منزلت و تأثیر خویش در جامعه مبدأ
مسافر/مهاجرها	حداقل تماس با دشواری‌ها/حداکثر کام‌جویی از تنوعات و امکان‌های متنوع ماندن، رفتن و بازگشتن

شکل ۲. موقعیت‌های هستی‌شناختی متفاوت سنخ‌های شناسایی‌شده (منبع: یافته‌های پژوهش)

می‌توان ادعا کرد که در مقایسه با آستانه‌ای‌ها و مسافر/مهاجرها، سه سنخ بازاندیش، مقاوم و هم‌سرنوشت فهم و تجربه‌ای متفاوت از آزادی‌های منفی و مثبت و نسبت میان آرزوها و قابلیت‌های خود را تجربه می‌کنند. این سه سنخ ممکن است تغییر آرزوهای مهاجرتی را تجربه کنند و یا برخلاف گروهی بزرگتری از جمعیت که جریان اصلی حوزه مطالعات مهاجرت صرفاً بر آنها تأکید می‌کند در نقطه بدوی تصمیم‌گیری، تعریف متفاوتی از مفهوم زندگی خوب داشته باشند. در کنار اینکه، آمیختگی گریزناپذیر مهاجرت با تجربه تنهایی، از بین رفتن داشته‌های شبکه‌ای و نهادی و تجربه شکلی از نزول منزلتی، برای این سه سنخ به‌سادگی قابل‌پذیرش نیست و آنان را به ارزیابی و بازاندیشی در موقعیتی وا می‌دارد که در نتیجه نگرستن به گزینه‌های پیش‌رو در جوامع میزبان و اندیشیدن به گزینه‌های خویش در مبدأ تجربه می‌کنند. همان‌گونه که عراقی (۱۴۰۰) به نقش رشته دانشگاهی اشاره کرده بود، نتایج این پژوهش نیز حکایت از آن دارد که کسانی که رشته دانشگاهی و حرفه‌ای و یا علایقی نزدیک به حوزه مطالعات انتقادی، علوم انسانی و هنر دارند، ظرفیت بیشتری برای اقسامی از بازاندیشی، مقاومت و هم‌سرنوشتی دارند. مضامینی مانند وطن و میهن نیز در بطن همین موقعیت بازاندیشانه و تراژیک (به معنای وبری آن)، مجال آن را پیدا می‌کنند که معنا و تعریفی تازه پیدا کنند. سه سنخ شناسایی‌شده در جریان آن بازاندیشی‌ها درمی‌یابند که وطن در عین روبه‌رو بودن با دشواری‌ها و مصائب فراوانی که همچنان سایه خویش را بر زندگی‌های آنان خواهند افکند، پدیده‌ای قابل بازآفرینی یا حتی شبیه‌سازی در جوامع میزبان نیست و به استقبال تجربه‌های دیاسپوریک رفتن نیز تغییری در این واقعیت نمی‌دهد. تجربه دیاسپوریک این سه سنخ را درگیر موقعیت‌های تراژیک‌تری نیز می‌کند، زیرا حیات دیاسپورایی نوستالژی و شبیه‌سازی‌های اسطوره‌ای را تقویت می‌کند. بازاندیش‌ها، مقاوم‌ها و

هم‌سرنوشت‌ها اما یا به وطن بازمی‌گردند و یا به انتخاب خود می‌مانند تا توازن و تناسب مجددی میان آرزوها و قابلیت‌های خویش برقرار کنند.

منابع

- آسایش، امید و کاظمی‌پور، عبدالمحمد و صدیقی، بهرنگ (۱۳۹۸)، «سودای مهاجرت: میل به مهاجرت و تصویر ذهنی از غرب در تجربه دانشجوی-مهاجران ایرانی»، *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، (شماره ۵۷)، ۵۱-۸۳.
- جانعلی‌زاده چوب‌بستی، حیدر و دیگران (۱۳۹۳)، «بررسی جامعه‌شناختی تمایل به برون‌کوچی نخبگان علمی»، *مجله راهبرد فرهنگ*، (شماره ۲۵)، ۱۵۳-۱۷۸.
- خواججه‌نوری، بیژن و سروش، مریم (۱۳۸۵)، «بررسی عوامل مؤثر بر نگرش جوانان به مهاجرت از کشور»، *مجله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد*، (شماره ۷)، ۴۷-۸۱.
- جوهری فاطمه، سراج‌زاده سید حسین (۱۳۸۴)، «جلای وطن: بررسی عوامل مؤثر بر گرایش دانشجویان به مهاجرت به خارج از کشور» *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی*، شماره ۵۰ و ۵۱، ۵۳-۸۸.
- ذکایی، سعید (۱۳۸۵)، «جوانان، جهانی‌شدن و مهاجرت‌های بین‌المللی: پژوهشی در میان نخبگان جوان»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۲۶، ۴۱-۷۵.
- ذکایی، محمدسعید (۱۳۹۹)، *هنر انجام پژوهش کیفی: از مسئله‌یابی تا نگارش*، نشر آگاه، تهران.
- رضایی، مریم و صادقی، رسول (۱۴۰۰) «سودای مهاجرت: تمایل ایرانیان به مهاجرت و عوامل تعیین‌کننده آن»، *پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر*، ۱۰ (۱۸)، ۳۵-۶۲.
- سعیدی، سعیده (۱۳۹۸)، «مهاجرت بازگشتی و چالش‌های ادغام مجدد: تبیین تجربه زیسته متخصصان بازگشتی در نهاد دانشگاه»، *فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی*، ۲۵ (۴)، ۹۷-۱۲۰.
- سن، آمارتیاکومار (۱۳۸۱)، *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه حسین راغفر، تهران: انتشارات کویر.
- عراقی، لیلا (۱۴۰۰)، *زندگی در سایه مهاجرت: روایت جوانانی که می‌مانند، پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، به راهنمایی دکتر محمدسعید ذکایی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- عربستانی، مهرداد (۱۳۹۷)، *تمنای رفتن: مهاجرت به خارج در میان ذهنیت ایرانی*، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- علاءالدینی، فرشید و دیگران (۱۳۸۴)، «میزان تمایل به مهاجرت و علل آن در بین پزشکان ایرانی»، *مجله پژوهشی حکیم*، ۸ (۳)، ۹-۱۵.
- فلیک، اووه (۱۴۰۰)، *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- قاضی‌نژاد، مریم و خانی اوشانی، نسرين (۱۳۹۶)، «رابطه بین بازاندیشی در هویت و گرایش به مهاجرت از کشور (پژوهشی در میان دانشجویان تحصیلات تکمیلی دانشگاه‌های دولتی تهران)»، *مجله مسائل اجتماعی ایران*، شماره ۲، ۱۵۱-۱۷۴.
- مقدس، علی‌اصغر و شرقی، زکيه (۱۳۸۸)، «بررسی عوامل برانگیزنده گرایش به مهاجرت‌های بین‌المللی جوانان ۱۸-۳۰ ساله شهرهای شیراز و ارسنجان»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۱، ۱۶۲-۱۹۰.

References

- Alaeddini, F., et al. (2005). The tendency to emigrate and its causes among Iranian physicians. *Hakim Research Journal*, 8*(3), 9-15. [In Persian].
- Appadurai, Arjun. 2004. The capacity to aspire: Culture and the terms of recognition. In *Culture and public action: A cross-disciplinary dialogue on development policy*, eds. M. Walton and V. Rao, 59-84.
- Arabestani, M. (2018). *The Desire to Leave: Emigration in the Iranian Mindset**. Tehran: Research Institute for Culture, Art and Communication Press. [In Persian].

- Araghi, L. (2021). Life in the Shadow of Migration: Narratives of Young People Who Stay. Master's thesis in Youth Studies. Allameh Tabataba'i University, Tehran. [In Persian].
- Asayesh, O., Kazempur, A., & Sadighi, B. (2020). Migration aspiration: The migration tendency and the image of the west among the Iranian student-migrants. *Cultural Studies & Communication*, 15(57), 51-83. [In Persian].
- Benjamin, W. Experience and Poverty." Translated by Rodney Livingstone. *Selected Writings*, 2, 1927-1934.
- Carling, J., & Schewel, K. (2018). Revisiting aspiration and ability in international migration. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, 44(6), 945-963.
- Carling, J. R. (2002). Migration in the age of involuntary immobility: Theoretical reflections and Cape Verdean experiences. *Journal of ethnic and migration studies*, 28(1), 5-42.
- Dahinden, J. (2016). A plea for the 'de-migrantization' of research on migration and integration. *Ethnic and racial studies*, 39(13), 2207-2225.
- Debray, A., Ruyssen, I., & Schewel, K. (2023). The aspiration to stay: A global analysis. *International Migration Review*, 01979183231216087.
- De Haas, H. (2021). A theory of migration: the aspirations-capabilities framework. *Comparative Migration Studies*, 9(1), 1-35.
- De Haas, H. (2014). Migration theory: Quo vadis?
- Flick, U. (2014). An introduction to qualitative research (5th ed.). London: SAGE Publications.
- Ghazinejad, M., & Khani, U. N. (2017). Relationship between identity reflection and tendency to migrate from Iran: study of higher education students in Tehran State Universities. Hoffmann, B. (2010). Bringing Hirschman back in: "Exit", "voice", and "loyalty" in the politics of transnational migration. *The Latin Americanist*, 54(2), 57-73. [In Persian].
- Janalizadeh Chub Basti, H., Aliverdina, A., & Pourqazi, S. (2014). A Sociological Study of Scientific Elite's Tendency to Emigrate from Iran. *Strategy for Culture*, 7(25), 153-178. [In Persian].
- Javaheri, F., & Serajzadeh, S. H. (2005). Jalay-e vatan: An investigation into the factors influencing students' inclination to migrate abroad. *Journal of the Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University*, 50-51, 53-88. [In Persian].
- Khajeh-Nouri, B., & Soroosh, M. (2006). Factors influencing young people's attitudes toward emigration. *Journal of Social Sciences, Ferdowsi University of Mashhad*, 7, 47-81. [In Persian].
- Leavy, J., & Smith, S. (2010). Future farmers: Youth aspirations, expectations and life choices. *Future Agricultures Discussion Paper*, 13, 1-15.
- Lieblich, A., Tuval-Mashiach, R., & Zilber, T. (1998). *Narrative research: Reading, analysis, and interpretation* (Vol. 47). Sage.
- Moghaddas, A.-A., & Sharghi, Z. (2009). An analysis of factors motivating the tendency toward international migration among youth aged 18-30 in Shiraz and Arsanjan. *Iranian Journal of Sociology*, (1), 162-190. [In Persian].
- Müller-Funk, L., Üstübcici, A., & Belloni, M. (2023). Daring to aspire: theorising aspirations in contexts of displacement and highly constrained mobility. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, 1-20.
- Naficy, H. (1993). The making of exile cultures: Iranian television in Los Angeles. U of Minnesota Press.
- Nazari, S., & Seyedan, F. (2016). A qualitative research of the causes of Iranian female students immigration to developed countries. *Asian Social Science*, 12(10), 167-167. [In Persian].
- Rezaei, M., & Sadeghi, R. (2021). Migration aspiration of Iranians and its determinants. *journal of contemporary sociological research*, 10 (18), 35-62. [In Persian].
- Raghuram, P., Breines, M. R., & Gunter, A. (2024). De-migrantizing as methodology: rethinking migration studies through immobility and liminality. *Comparative Migration Studies*, 12(1), 24.
- Saidi, S. (2020). Return migration and reintegration challenges: lived experience of expert returnees via Iranian universities. *Journal of research & planning in higher education*. 24 (4). 97-120. [In Persian].
- Schewel, K. (2020). Understanding immobility: Moving beyond the mobility bias in migration studies. *International migration review*, 54(2), 328-355.
- Schewel, K., & Franssen, S. (2022). Who prefers to stay? voluntary immobility among youth in Ethiopia, India, and Vietnam. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, 48(19), 4457-4484

- Sen, A. (2014). Development as freedom (1999). *The globalization and development reader: Perspectives on development and global change*.
- Zokaei, M. S. (2006). Youths, globalization, and international migrations: A study of young elites. *Iranian Journal of Sociology*, 26, 41-75 [In Persian].
- Zokaei, M. S. (2019). *The art of conducting qualitative research: From problem solving to writing*. Tehran: Agah Publications. [In Persian].